

# رکود تورمی ایران از نوع صفویه، از نوع امروز!

ارزش نسبی گسترش یافت. اشیای ساخته شده از طلا به پول رایج تبدیل می شدند و پولها نیز چنان در جریان می افتادند که بتوانند نیروی کار را بسیج کنند، آموزش دهند و تولید و زیرساختها را بالا ببرند. در چنین شرایطی امکان انتقال مواد غذایی (به خصوص گندم) از یک نقطه سرزمین پهناور امپراتوری به نقطه دیگری که دچار قحطی شده بود در مقایسه با جهان پهناور عقب مانده شرق تا حدی قابل توجهی وجود داشت و این در متن رکود و سکون کران تا کران شرقی، که به دلیل قحطی ها و خشکسالی های اینجا و آنجا پدید می آمدند، بهر حال، استثنایی بود. به این ترتیب رکودهای ناشی از شرایط طبیعی یا نقل و انتقال دستوری مازادها جبران می شدند و تجارت و تولید نیز از آنجا که با بازار و قوه خرید مطمئن بویژه تقاضاهای دولتی همراه بودند، جز با نوسانهای کوچک و آفتهای کوتاه مدت روبرو نمی شدند. اوج دوره رونق، که خود سالها نیز ادامه یافت، در دوران پادشاهی شاه عباس اول (پا شاه عباس کبیر که از ۱۵۸۶ تا ۱۶۲۸ حکومت کرد) حاصل آمد.

تمرکز قدرت، کارآمدی اداری و نظامی، نظارت دائمی، سلسله مراتب قوی، سپاه آراسته و آماده، مرزهای نسبتاً مطمئن با حضور پایگاههای نظامی قوی و مواصلات مؤثر، همه و همه در این دوره وجود داشتند، بسی آنکه شرایط ظالمانه و قوانین سختگیرانه و خودکامگی و سببیت شاه شاهان و درباریان و فرماندهان موجبی جدی برای خشم و نارضایتی و قیام سریع و همگانی با ایجاد مراکز قدرت به دست امیران فرماندهان ایالتی و طایفه ای و مردمی فراهم آورد. (و البته بعدها فراهم آورد). سلسله مراتب قوی و نظارت، همراه با رونق نسبتاً مستمر اقتصادی کار خود را می کردند. پول از ثبات ارزش برخوردار بود. سکه های طلا، در معاملات ویژه بکار می رفت، اما سکه های نقره و مس نیز اعتبار خود را از رونق فعالیت های اقتصادی در سطوح قوه خریدهای پایین تر بدست می آوردند. ضرب سکه با دقت و بدون غش در عیار و تقلب زیر نظر شخصیت های اقتصادی قوی صورت می گرفت. که البته امکان واگذاری هم داشت و سود زیادی نیز نصیب ضراب باشی ها می کرد. سکه های طلای شاه اسماعیل اول به وزن ۰/۷۵ مثقال، از آن سلطان محمد خدابنده یک مثقال ولی سکه های شاه عباس اول ۱/۶ مثقال بودند. این خود از استحکام پولی و معاملات حکایت می کند. نوعی سیاست مرکانتی لیستی، به ویژه در دوران

نخستین بخش از گفتگوی گزارشی، با دکتر فریبرز رئیس دانا، پیرامون معاملات اقتصادی کنونی جهان و ایران، و از جمله رکود تورمی، فروپسندگی تورمی، زمینگیری و دیگر تعاریف تازه و روش های که ایشان در این زمینه ها ارائه کرده است، در شماره گذشته از نظر سرانندگان گرامی گذشت. قسمت پایانی این گفتگو را که حاوی نکاتی در مورد توجه است، در این مقاله مطالعه می فرمایید. به سبب بخش اول، بررسی های گزارشی با علامت \* و حروف سیاه و با سبب های دکتر فریبرز رئیس دانا با علامت \* و حروف سفید متن مجله چاپ شده است.

گفتگویی با:

دکتر فریبرز رئیس دانا

حکومت یکی از امپراتوری های مهم و ماندگار شرقی را در آخرین دوره های فنودالسم اروپایی و در اوان شکل گیری سرمایه داری سوداگری اروپا پایه گذاری کرد. به سبب پایه های مردمی و ملی و با برخورداری از کارآمدی تمرکز توانست رشدهای سیاسی، اقتصادی و نظامی سریعی را تجربه کند. حتی پیشرفتهایی فنی در زمینه تولید کالاهای مصرفی و نظامی و نیز زیر ساختهای ارتباطی و کشاورزی و شهری با رشدهایی نسبتاً شتابان تر از اروپا حاصل شد. اما در مجموع این سلطه سرمایه داری بود که برای نخستین بار در یک نظام جهانی مقاومت های درونی را می شکست. شرایط زیادی - که جای بحث آن جداست - اجازه ندادند که رشد عمومی در جامعه ایران، در پیوند با رشد صنعتی - سرمایه داری اروپا قرار گیرد، بلکه برعکس، این رشد کند، متوقف و سپس اسیر جنبه های دیگری از نظام قومی - قبیله ای شرق شد (حمله افغانها پایان دور بود تا نوبت به نادر، کریمخان و امپراتوری مسخره آقامحمد خان قاجار و جانشینان رسید).

امپراتوری صفوی از آغازین لحظه های پیروزی و قهرمانی دوران شاه اسماعیل اول، پایه گذار امپراتوری، با نوسانهای چند، راه رشد اقتصادی و سیاسی و نظامی را طی کرد. استبداد دهشتناک و تمرکز قدرت همراه با جذب مازادهای اقتصادی از طریق کارکرد عینی و نقش ذهنی دولت و کارگزاران ایرانی و نظامی آن در تمام دوره در کار بود. مازادها به مناطق شهری می آمدند و از آنجا سپاه و دیوان را تقویت می کرده، به مصرف اصناف و دیوانیان و دیگر شهرنشینان، در چارچوب یک ساختار توزیع درآمدی طبقاتی - صنفی نسبتاً ماندگار می رسید. صنعت و تجارت با پایا رشد می کرد و از همه مهمتر طرحهای زیر ساختی آبرسانی، کاروانسرا سازی، راه سازی، پل سازی و توسعه شهری ادامه می یافت. دانش و تجربه فنی (به دو مورد معروف شیخ بهایی و میرداماد و غنای تجربی و نظری آن دو، توجه کنیم) متشکل می شد. پول، در گردش قرار گرفته بود و با حفظ

• مایل هستید برای مقایسه شناخت بهتر و مؤثرتر رکود تورمی سرمایه داری در دوره های انتهای قرن بیستم، اشاره هایی به رکود تورمی سنتی در شرق که وعده اش را کرده بودید داشته باشید؟ چون تورم و رکود جدا از هم در سرمایه داری پیشرفته را می شناسیم و از رکود تورمی نیز صحبت می کنیم و به رکود تورمی وابسته می رسیم و فروپسندگی را شناسایی می کنیم بجز اینها شاید لازم باشد به ویژگی آن رکودهای تورمی سنتی که در ذهن دارید بپردازید. \* در اینجا مایلیم با استفاده از کتاب سیاست و اقتصاد عصر صفوی تألیف دکتر باستانی پاریزی (که نه چندان تاریخ چگونگی و ویژگی حکومت و زندگی شاهان صفوی بلکه بیشتر تاریخ زندگی و نظام حکومتی را به رشته تحریر درآورده و هم چنین شرایط سیاسی، وضعیت اقتصادی و روابط اجتماعی را مستقیماً بر پایه وقایع تاریخی مستند و قابل دفاع - از نظر خود نویسنده - تفسیر کرده است) تفسیر دیگری را ارائه دهم. تفسیر و تحلیل تاریخی دکتر باستانی البته مبتنی بر روش واقع یابی تاریخی است. این مفید و لازم است. اما من هم برخی از واقعیت های اقتصادی آن زمان را با کمک و قیاس تحلیل ماهیت تاریخی یکی از گونه های استبداد شرقی در شیوه تولید آسیایی، بررسی می کنم. بررسی که ماهیت تکامل تاریخی و طبقاتی دارد، اما یک نمونه رکود تورمی کهن را در ایران زمین می شناساند.

می دانیم حکومت صفویه بر پایه چندین جریان رقابت قدرت از سوی امیران و بزرگان و بدنبال اولین جنبش دولت ملی توسط حرکت قومی آق قویونلو به رهبری «اوزون حسن» و بالاخره بر پایه مقاومت های مردمی با ایدئولوژی شیعه، به رهبری شیخ صفی الدین اردبیلی، (در واقع، با نیروی ترکیبی) شکل گرفت. این

شاه عباس اول بر اقتصاد حکمروایی می‌کرد: خروج زر نقد از ایران قذغن بود، حتی برای زیارت حج. بجای آن زیارت قبر انمه اظهار پیشنهاد شده بود و هر کس مایل بود به آرزوی کعبه برسد می‌بایست مبلغی خطیر پیشکش کند.

باری دوره اوج را می‌توانیم تقریباً از دهه سوم قرن شانزدهم تا دهه‌های میانی قرن هفدهم، یعنی تا سالهای ۱۶۷۰ - ۱۶۵۰ میلادی، برآورد کنیم. در زمان شاه عباس ثانی که در دهه‌های یاد شده پادشاهی می‌کرد، در حالیکه سرریز ذخیره خزانه آشکار شده و مالیاتها از اکتاف به مراکز سرازیر می‌شدند (از جیحون تا قندهار و از بصره تا گرجستان) اما گسیختگی کلی نظام اجتماعی و سیاسی آغاز شده، فشار و ظلم و تعدی بالا گرفته، نظارت و دادخواهی از میان رفته بود. فساد و تشکیل طبقات انگلی دیوانی و نظامی چنان بالا گرفته بود که نتیجه جذب مازاد و دریافت مالیات عمدتاً به مصرفهای تجملی و خوشگذرانی ایشان می‌رسید و ایشان گروهی بودند کم‌شمار پرنفوذ، زورگو و قادر به انجام هر دستکاری در مقررات و شئون اجتماعی، به نفع خویش و البته به نام مصالح شیعہ و احترام قزلباش.

فرایند تولید جای خود را رفته رفته به معاملات توزمی، مصرف و ریخت و پاش می‌داد. فساد جنسی و بی‌بندوباری در شهرها، به ویژه در خود شهر اصفهان به حد بیسابقه‌یی رسیده بود. شاه‌بازی و کینزک بازی و غلامبارگی اشاعه داشت. اقتدار انگلی، بگونه‌یی محکم، پنهان و خطرناک سلسله مراتب و ویژه شهری خود را پدیدار ساخته بودند. نابرابری توزیع درآمد و ثروت بالا می‌گرفت. انتقام‌جوییها و تسویه حسابهای خصوصی، چوب لای چرخ فعالیت‌های عمرانی گذاشتن، زیاده کردن سلسله مراتبهای بیهوده، همراه با فشار برای جذب مازاد در جهت تقویت موقعیت طبقاتی از سوی فرماندهان و وابستگان دربار صفوی اعمال می‌شد. حتی تنها وزیر نسبتاً کارآزموده و تا حدی اصلاح طلب، یعنی شیخ علیخان زنگنه، وزیر شاه سلیمان (جانشین شاه عباس دوم) در برخورد با طرح‌های عمرانی و اصلاحی، جانب منافع خود را نگه می‌داشت، بی‌هیچ باکی. وقتی وی با طرح سرازیر کردن آب کوهرنگ به زاینده رود روبرو شد، بدلیل تضاد طرح با منافع خویش (که او صاحب املاک در کردستان و همدان بود و غلات خود را در اصفهان به فروش می‌رساند و لذا مایل نبود در منطقه اصفهان سطح تولید بالا برود). به گوش شاه خواند که آب کوهرنگ فاسد است و آب زاینده رود را در اصفهان ضایع می‌کند. و احوط آنست که از این طرح صرف نظر شود.

در دوره شاه سلیمان، کار آشفتنگی و نالایمی سیاسی و اقتصادی، بیش از حد بالا گرفته بود. دعوای شاهزادگان اداره امور کشور را به تمامی مختل می‌کرد. ظلم و تباهی و فشار بر گروه مردم روز

بروز صدای شکستن «استخوانهای نحیف ولی پرشماره را بالاتر می‌برد و زمینه را برای استقبال از افغانهای سر به طغیان برداشته که آماده به تخریب تمام دستاوردهای اداره امپراتوری و حاصل رنج و تلاش مردمان بودند آماده می‌کرد.

تحتی مناطق مرکزی در سال ۱۶۶۷ میلادی - گویا ناشی از هجوم ملخها - قیمت نان را به شدت بالا برد در حالیکه تسلط امرا و حکام محلی بر انبارهاشان و ناامنی راهها و نبود تحرک و جابجایی همراه با نبود پول ارزشمند و آماده، در کار جابجایی مواد غذایی اختلال می‌کزد و کار را به فروبستگی می‌کشاند. این، در قیاس با گذشته یک تهرانی کامل به حساب می‌آید. ببینید، شرایط زیرساختی و آن انعطاف و

جذب مازاد غیرعادی و پرفشار ادامه می‌یافت. نقدینگی بالا می‌رفت در حالیکه توزیع درآمد هرچه نابرابرتر می‌شد و سطح زندگی مردم عادی در سراسر آن امپراتوری رو به ورشکستگی، هرچه پائین تر می‌آمد.

بدینسان نمونه کاملی از یک رکود تورمی ماندگار و ساختاری و یک فروبستگی تورمی با ویژگی تاریخی (و نه ویژگی امروزی آن البته) در سالهای انتهایی قرن هفدهم میلادی برای یکی از آخرین امپراتورهای بزرگ و پردوام شرقی به میراث ماند. لازم به توضیح می‌دانم که فروبستگی‌ها در دنیای زیر سلطه سرمایه‌داری پسین از منشاء خروج ارزش مازاد از جامعه و از تحمیل گونه‌یی از تقسیم کار

## توزیع درآمدها در داخل اقتصاد ایران بیش از حد نابرابر است

بین‌المللی در فرایند رشد صنعتی نوین جهان ناشی می‌شود و با نارسایی ساختارهای جدید ارتباط می‌یابد. در جاذدهای نوع شرقی کهن که نمونه‌اش را بازگفتم تفاوت دارد.

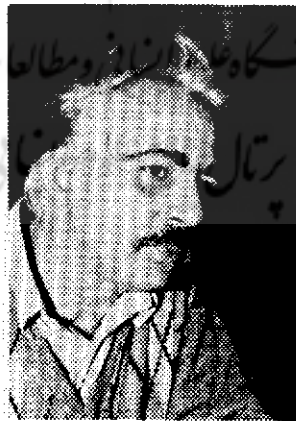
برگردیم به بحث تاریخی خود و ببینیم که در همان حال که خزانه از زیادی مازادهای جذب شده توسط دولت، یعنی از ارزش کار مردم، که توسط دیوانیان به خزانه راه می‌یافت، پر می‌شد، زیرآب آن نیز بوسیله مصارف تحمیلی و بهره برداریهای شخصی و دسته‌بندیها زده می‌شد. درآمدهای ناشی از فعالیتهای واقعی مانند درآمدهای بندرداری و فروش ابریشم و سایر تجارتها افت می‌کرد ولی خزانه از طریق دریافتی مالیات و خراج هرچه پر و پیمانانه‌تر می‌شد. سکه تقلبی و پول بدون پشتوانه و خروج پول خوب از کشور به یک جریان جدی آسیب‌رسان تبدیل شده بود. اینها همه نقدینگی را در شرایطی افزایش می‌دادند که تولید هیچ تکسان نمی‌خورد و حتی زیر ضربه‌های قحطی و خشکسالی و جنگ و غارت نیز لطمه می‌دید و صنایع رو به افول می‌گذاشتند و کوتاه‌سخن، رکود تورمی از نوع سستی - شرقی این چنین دامنگیر می‌شد. می‌بینیم که به رغم تفاوت‌های اساسی تاریخی و ساختاری، آن رکود تورمی شباهتهایی با برخی از جنبه‌های فعلی داشته است: آن زمان هم تنگنای تولید از ناکارآوری و بی‌تحرکی منابع و تمرکز ثروت و بیعدالتی ناشی می‌شد؛ ملتها با مقیاس بسیار اساسی‌تر و بزرگتر و البته نه در متن یک نظام تولید برای بازار و انباشت، بلکه در نظام تولید آسیایی.

راه خروج از این پست کنونی

• اکنون موقع آن رسیده است که با عنایت به

تحرکی که می‌توانستند با جابجایی منابع، تعادل در رشد را پدید آورند از حرکت نخستین خود بازمانند. رکود یا تورمی که نیروی اصلاح درونزا را پدید می‌آورد، راحت جای خود را به فروبستگی تورمی داد.

و باری این یک نمونه از نمونه‌های متعدد است. در این دوره، اما کمبودها به رکود و تورم، توأم منجر می‌شدند، بی‌آنکه تحرک اقتصادی و امکان مقابله خودبخودی و درونی، با این آسیب اقتصادی فراهم باشد.



توطئه و فساد در این دوره به بیشترین حد خود رسید. هیچ وزیر یا حاکم یا امیری جان خود را در امان نمی‌دید و لذا خود عنصری از فرایند تمام عیار توطئه را تشکیل می‌داد. توطئه، از جمله در تمرکز ثروت و در جمع‌آوری پول و واداشتن حکومت به انتشار پول و خراج‌گیری روزافزون منبئور می‌شد. به عبارت دیگر، در این جریان افزایش پول بی‌ارزش، همراه با

موضوع رکود تورمی حاضر در ایران یا آنچه که هست و شما نامگذاری می‌کنید. راه برون رفت از آن را هم باز کنید. چه امیدهایی وجود دارد وقتی با تنگناهای سخت و ساختاری بازدارنده ولی نیرومند جهان روبرو هستیم؟

• واضح است که ابتدا باید هم به کلیات و بحثهای نظری رکود تورمی معاصر در کشورهای کم توسعه توجه کنیم و هم علت‌های ویژه پدید آورنده آنرا در ایران بازشناسیم. در این صورت بهتر ارزیابی می‌کنیم و بهتر هم می‌توانیم راه‌های چاره را برای رهاکننده که به زور متوسل نمی‌شود ولی به فرد و اراده و اقتدار تکیه می‌کند. بیاییم. به ویژه، همانند خیلی از مسایل اقتصادی دیگر، اگر مسئله بخوبی مطرح و باز شود، راه حلها هم در جریان طرح مسئله کشف می‌شوند.

در ایران، همانطور که در مورد کشورهای کم توسعه نیز بطور کلی اشاره کردم فروبستگی و یا رکود تقریباً ماندگار شده از بهره‌برداری ناکارآمد منابع و نیروی انسانی، همراه با سیاست‌های انبساطی ناگزیر و از نامتعادل و ناموزون بدون توزیع امکانات و تواناییهای اقتصادی، یا مشخص‌تر بگویم توزیع ناهماهنگ و بیش از حد نابرابر و غیرعادی درآمدها در داخل اقتصاد ناشی می‌شود. توصیه نمی‌کنم و اعتقاد هم ندارم که ما از پدیده‌هایی از این دست که دارای جنبه ساختاری و مرتبط با کلیت نظام هستند، از آغاز تا پایان بصورت مجزا و تک تک صحبت کنیم. این مجموعه، وابسته و پیوسته با یکدیگرند. به این ترتیب راهبرد سیستمی برای توسعه حکم می‌کند که ما پدیده‌ها را بصورت اجزایی که کل یک چهره اقتصاد کم توسعه را نشان می‌دهند، نگاه نکنیم، بلکه ابتدا کلیت را ارزیابی کرده سپس اجزاء و نقش آنها را در ارتباط با آن کلیت بدست آوریم. به عبارت دیگر این نظام کلی و کارکردهای تمامیت نظام است که این شکل‌های ناساز، آسیبیها و ناکارآمدیها و اجزای متفرق را از خود بیرون می‌دهد، نه اینکه این اجزا هستند که بصورت تک تک و جدا از هم شکل گرفته‌اند و لذا باید تک تک هم تکلیفشان روشن شود. بهر حال در واقع در موارد زیادی ممکن است در یک جا لازم باشد برای شناخت نقش و اثر یک پدیده یا یک عنصر مجزا و خاص و چگونگی اصلاح و دریافت ماهیت آن، و یا اساساً بخاطر بروز پدیده‌های استثنایی و منفرد، دست به مطالعه جزئی بزنیم.

بهر حال، اگر بر رکود تورمی مان، با نگرش سیستمی، فائق بیائیم بر خیلی از مشکلات مربوط به درجاردن یا فقرا رفتن و به طور کلی برکنند فرایند توسعه‌مان یا بهتر بگویم بر توسعه نیافتگی مان می‌توانیم غلبه کنیم. بییندی منابع ما بخوبی بهره‌برداری نمی‌شوند. سرمایه‌های ما با کارآمدی بسیار پایین مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و به سمت فعالیتهای نگرورزانه و سودهای تورمی منحرف شده به بخش اقتصاد پنهان راه

می‌یابند. سیاستهایی که مورد استفاده قرار می‌گیرند، در بهترین شرایط، روی به سمت حل این یا آن نارسایی مجزا در داخل اقتصاد دارند. آنها به ساختارهای اساسی اقتصاد واقعی نمی‌نهند.

فعالیت‌های تولیدی در اقتصاد ایران محدودند و بجای آنها فعالیتهای بازرگانی و توزیعی بدون اینکه انگیزه‌هایی برای رشد فعالیتهای تولیدی ایجاد کند، شکل گرفته و نهادی شده‌اند. ما درآمدهای ارزی داریم از محل فروش نفت. کمترین ارزش افزوده ممکن در یک تن کالای صادراتی، یعنی نفت خام؛ در داخل کشور ایجاد شده است. درآمدهای ارزی از محل برخی از انواع صادرات کالا، مانند کتانها و کالاهای کشاورزی از آنجا که بر منابع محدود و کمیاب طبیعی کشور، مانند آب، فشار وارد می‌آورند، سودمندی واقعی خود را نشان نداده‌اند. در رشته فروش، نیروی انسانی نسبتاً زیادی با کارآمدی سطح پایین اشتغال دارند و ارزش افزوده نیروی انسانی در قیاس با رشته‌های مبتنی بر فن‌شناسی بالاتر بسیار پایین است. بهر حال کالاهای صادراتی ما با



نوسانات قیمت روبرو هستند و ارزش آنها در مقایسه با کالاهای وارداتی مورد نیاز اصلی مانند تجهیزات تولیدی و فن‌شناسی سیر نزولی دارد.

در چند ماه آخر سال ۱۳۷۲، مثلاً، به دلیل موقعیت برتر خریداران در مقابل ضعف اوبک، ضربه‌های سختی به درآمدهای ارزی و به اقتصاد ایران وارد آمد. سقوط بهای نفت تقریباً مجدداً در اواخر سال ۱۳۷۳ تجربه شد. از آسیب بازارهای بین‌المللی در امان نیستیم. با توجه به اهمیت رقم واردات کشور در رشته‌های معین-مانند مواد غذایی، فن‌شناسی، ساز و برگ نظامی و جز آن آسیب‌پذیری بطور مضاعف عمل می‌کند. از اینکه در ایجاد دیوار دفاعی برای خود، همراه با سایر کشورهای هم سرنوشت توانایی داریم ولی از آن بهره‌برداری نمی‌کنیم، هزاران افسوس. بهر تقدیر کلیه سیاستهایی که می‌توانند امکانات ما را به سمت بهره‌وری

بیشتر از منابع حرکت دهند، و بجز آن، کلیه سیاستهایی که منابع و تواناییهای تولیدی را افزایش می‌دهند، می‌توانند بخشی از فعالیت مقابله با جریان رکود تورمی به حساب بیایند.

من ترجیح می‌دهم برای آنکه بحث بیشتر باز شود، چند مقابله نظری را مطرح کنم. البته قصدم این نیست که بگویم لزوماً پیدا کردن یک راهبرد مشخص باید کار خودش را بی‌پرو و برگرد از تقابلهای نظری از این دست شروع کند. لازم است بگویم که چه بسا راه‌حلهای ترکیبی، و بقولی بدینانه، التقاطی، در مقابل راه‌های نظری کاملاً مجزا، جنبه علمی‌تر و راه‌یابانه‌تری دارند. واقعاً این یک التقاط‌گرایی از دیدگاه روش‌شناسی و منطقی نیست، بلکه از آنرو چنین می‌شود که ما با واقعیتها و با نگرش سیستمی و دگرگونه، مقوله توسعه را ارزیابی می‌کنیم. آنگاه راه حلی پدید می‌آید که ماهیتاً ترکیبی از چند دید متفاوت و گاه متضاد را بدست می‌دهد. در اینجا است که باید بپذیریم برخی از تعارضها که در یک دوره و یا یک فضای اقتصادی یا تحت شرایطی جدی و غیرقابل حل هستند، ممکن است در شرایط دیگر و در شرایط تغییر در فرضها و با رفتن به ژرفای واقعیت و یا تغییر در رویکرد به مسئله، جای خود را به راه حل ترکیبی و سازگاری بدهند. برخی از تعارضها برای نشان دادن تفاوت در دو روش نظری و برای آموزش دانشگاهی مفید هستند. پیشرفت دانش اقتصاد، راه‌حلهای ترکیبی را پیش آورده است، همانطور که گاه تفاوت در نظریه‌ها، ریشه‌ی‌تر و جدی‌تر از آن هستند که در وهله اول نظر می‌رسند.

بهر حال، یکی از بحث‌های دو سرمشق (و شاید دو سیاق) در اقتصاد توسعه دگرگ است (گرچه حالا به مراتب کمتر): یکی رشد متعادل و دیگری رشد نامتعادل. تقابل نظری بین رشد متعادل و رشد نامتعادل به ترتیب در اوایل دهه پنجاه و در اوایل دهه شصت میلادی شکل گرفته و هنوز آموزنده‌اند. رشد متعادل بر آن بوده که گرفتاری اساسی یک اقتصاد کم توسعه نداشتن بازارهای کارآمد است. کارآمدی به این نحو که فعالیتهای تولیدی متعدد و متنوع به خوبی مشتریان یکدیگر باشند و سودهایی که در هر جریان داد و ستد حاصل می‌شود، بتوانند به رشته فعالیتهای جدیدتری بروند و مشتریان تازه‌تری برای یکدیگر بسازند و در حالی که از تولید یکدیگر استفاده می‌کنند، استفاده از سطح امکانات و منابع یکدیگر را به حد صددرصد نزدیک کنند و موجباتی برای تشکیل امکانات و تواناییهای تازه‌تر فراهم آورند و رشته فعالیتها را هرچه مستقو‌تر سازند. این نظریه نخستین بار از سوی راگنار نوکس مطرح شد. می‌بینید که در اینجا گرفتاری شما پیدا کردن بازارهایی است که بقدر کافی قوی باشند و با برانگیختن تقاضا برای یکدیگر بتوانند پس‌اندازهای کافی هم ایجاد کنند و این پس‌اندازها بتوانند در



فعالیت‌های تولیدی به خاطر چشم‌اندازهای آینده بکار می‌یفتند.

مشکلاتی که بر سر راه تحقق این نظریه قرار دارند عبارتند از: کوچک بودن و کم جمعیت بودن و محدود بودن ذاتی بازار در شماری از کشورهای کم توسعه، پائین بودن سطح درآمد، نداشتن فرهنگ صنعتی و نداشتن سامانه‌های اقتصادی و اجتماعی که در آن عرضه و تقاضا بتواند بخوبی کار کند، و نیز نداشتن امکانات رشد تکنولوژی بداندسان که بتوانند صرفه‌های مقیاس و بهره‌وری تولید را پدید آورند و کالاهای جدید به بازار برسانند و بازار جدید ایجاد کنند. خود نورکس جمله‌ی بنظر سهل و ساده داشت که گاه یک بدیهه‌گویی بی‌ثمر تلقی می‌شد، دایر بر اینکه «کشورها، عقب مانده‌اند چون عقب مانده‌اند» اما این می‌تواند منشاء یک بینش قوی جدلی و تکامل در فرایند توسعه باشد و فوق‌العاده هم مهم است.

در نظریه مزبور رشته فعالیت‌های زیادی مورد نیازند که بتوانند در زنجیره‌های فعالیت تولیدی و در قالب داده-استاندهایی، پویا، آنتور که شما می‌شناسید، می‌توانند از همدیگر خرید کنند و ضرایب بهره‌وری و تولیدی را ارتقا داده، تکنولوژی را تقویت کنند. وقتی بازار با محدودیت داخلی روبروست، بهتر بگویم، وقتی فعالیت‌های تولید در ظرف بازار داخلی جای نمی‌گیرند، آن موقع جا برای گسترش بازارها به محیط‌های بیرونی فراهم می‌آید.

پس از آن جهت از اصطلاح رشد متعادل استفاده می‌کنیم که به ضرورت رشته فعالیت‌های متنوع زیادی اعتقاد داریم که باید مشربان همدیگر شوند و بکدیگر را ترغیب کند. بنابراین، نظریه یاد شده، در مجموع، به افزایش تقاضاها و تخصصی شدن بنگاه‌های تولیدی و افزایش سود، در جهت انباشت سرمایه تولیدی و گسترش بازارها بطور همه جانبه منجر می‌شود. گسترش بازار به نوبه خود به ایجاد سود بیشتر و فعالیت‌های تازه‌تر و ایجاد اشتغال و درآمد کمک می‌کند و این دور گردش مسیر رشد را می‌پیماید و کشور را از بن‌بست عقب‌ماندگی می‌رهاند. این دور گردش، بنظر طرفداران رشد متعادل در گذشته، معکوس عمل می‌کرده و یک دور باطل بوده است. کشورهای عقب‌مانده، عقب مانده‌اند چون عقب‌مانده‌اند. سرمایه لازم دارند تا رشد کنند ولی برای آنکه سرمایه بدست آورند باید رشد کنند. این دور باطل از طریق اجرای سیاست‌های رشد متعادل و کارآمدی بازار میسر می‌شود. مسئله این کشورها، مسئله انتخاب مناسب این یا آن رشته نیست، بلکه مسئله کارآمد کردن فعالیتها بطور همه جانبه است. آنهم آنتور که یک شبکه داده-ستاندهی و یک بازار کارآمد می‌طلبد. راه حل مسئله عبارتست از انباشت در همه رشته‌ها و تکنولوژی در همه رشته‌ها و حمایت‌های متقابل و عمومی در کلیت ساختار نظام اقتصادی.

در مقابل نظریه رشد متعادل که شاید هم بیش از حد درباره‌اش صحبت کردم، نظریه رشد نامتعادل قرار دارد که نخست از سوی هیرشمن مطرح شد. این نظریه معتقد است که در کشورهای توسعه نیافته نا کارآمدی، هزینه‌های خارجی، ریخت و پاش و سازمان نیافتگی درونی نظام جریان دارد. آن صرفه‌جویی‌های خارجی که در اقتصادهای پیشرفته برای هر فعالیت تولیدی وجود دارد و به آنها قدرت رقابت را در بازار می‌بخشد، برای کشورهای کم توسعه وجود ندارد، زیرا منابع آنها متمرکز نیست. بخش کردن منابع در صدها رشته ریخت و پاش را قطعی‌تر می‌کند لذا باید تمرکز بوجود آورد تا در رشته‌هایی خاص سود و فرایند رشد ایجاد شود. بخش کردن منابع موجب افزایش هزینه‌هاست. و آن نیز باعث می‌شود برنامه‌های رشد، به دلیل نارسایی

تکنولوژی و انباشت، شکست بخورند و آن توفمی که از بازار داریم شکل نگیرد، زیرا صرفه‌های مقیاس خودشان باید یک عامل رشد باشند و نه هدف (انتقاد نظریه رشد نامتعادل بر نظریه رشد متعادل این است که این نظریه بجای آنکه از صرفه‌های مقیاس کمک بگیرد، تازه آنرا در هدف بلند مدت خود قرار می‌دهد). در عوض، درست در نقطه مقابل نظریه رشد متعادل، پیشنهاد می‌شود که از روش رشد نامتعادل استفاده کنیم. این روش به معنای کشاندن و تخصیص منابع در یک یا چند رشته معین است و لذا بهبود وضع در آن رشته‌ها، در مراحل نخست، از منشا این رشته‌ها می‌توان جریان رشد را به رشته‌های وابسته دیگر سرایت داد. امر مهم انتخاب و تمرکز است.

این نظریه می‌گوید که کشورها باید چه رشته‌هایی را انتخاب کنند و بیشترین نیروهای خود را فقط در آنها بکار ببرند. سرمایه‌گذاری و تکنولوژی باید جایی را نشان بگیرد که در آن کارآمدی دارد و معمولاً همان است که فعلاً موجود است و تجربه و امکانات جانبی را بخود اختصاص می‌دهد و برای سالهای سال نیز داده است. در این رشته‌ها، به دلیل تمرکز، امکان ایجاد صرفه‌های خارجی پیش می‌آید و انباشت سرعت می‌گیرد و بتدریج محیط‌های جانبی نیز زیر تأثیر می‌آیند و طی فرایندهای انعکاسی، رشد اقتصادی ادامه می‌یابد. شاید در مقابل این دو نظریه، نظریه قطب‌های توسعه گونامیردال مطرح می‌شود. گرچه شماری از اقتصاددانان نظریه قطب‌ها را همان نظریه رشد نامتعادل می‌دانند ولی بگمان من تفاوت وجود دارد و نظریه اخیر نشان از یک نوع ترکیب و تلفیق دارد. در نظریه قطب‌ها، آنتور که من از آن استنباط می‌کنم و من آنرا مجدداً

پیش کشیده‌ام به جای یک یا چند رشته محدود، می‌توان چندین رشته بهم پیوسته (یا مجموعه‌ها و کلهکشها) را در دستور کار رشد قرار داد. اما در کنار آن البته ضرورت بهسازی روابط و سامانه‌های اجتماعی و ایجاد کارآمدیهای جانبی نیز وجود دارد. اصلاح شرایط فرهنگی و اجتماعی نیز مطرح می‌شود. لزومی ندارد که قطب‌ها در محل‌های پردرآمد شکل بگیرند که از پیش کارآمدی داشته‌اند ولی اینکه قطب‌ها به معنای برنامه رشد و رونق ویژه مناطق عقب‌مانده باشد، نیز نیست. البته، چنین برنامه‌ی، یک زمینه ضروری برای کارکرد قطب‌ها بشمار می‌آیند زیرا شرایط جانبی را آماده می‌کنند تا کارآمدیها بالا بروند. بهرحال نظریه قطب‌ها نشان از یک ترکیب دارد.

اما بجز قطب‌ها می‌توان رشد میان رشته‌ی و یا رشد

## امکانات و تواناییها نباید فقط در اختیار گروههای اجتماعی محدود قرار گیرد

اتکابی را نیز مطرح کرد. این نظر من است که در واقعیت نه می‌توان به یک یا چند رشته محدود بسنده کرد و نه شرایط عمومی اقتصاد، به رغم همه ظرافتهایی که در این روش رشد وجود دارد، می‌تواند روش رشد متعادل را بپذیرد. پس رشته‌های انتخابی باید به شماری از رشته‌ها افزایش یابند و در واقع حالت بینایی داشته باشیم. قطب‌های محدود توسعه را نمی‌توان به رشد همه جانبه در همه نقاط جغرافیایی تبدیل کرد ولی باید شمار آنها را افزایش داد. امر مهم اصلاح روابط میان رشته‌ها و میان قطب‌ها است و ایجاد نقطه‌های اتکا و امرهای انتقال نیرو. مسئله آنست که باید شمار قطب و رشته‌های گزینش شده را چنان افزایش داد که کارآمدی البته به دلیل تمرکز بتواند بالا برود ولی تمرکز نیز نمی‌تواند بیش از حد باشد زیرا آثار انتقالی و به عبارت دیگر انتقال درآمد و اشتغال از یک محل متمرکز اقتصادی به همه بخشهای عقب‌مانده لزوماً، یک واقعیت خودبخودی و مبتنی بر نیروی درونی نیست. باید موانع توسعه را که در رشته‌های ارتباطی جاگرفته‌اند نشان گرفت. این ساختارها هستند که باید تحول یابند.

همینجاست که بحث رکود تورمی ساختاری یا بحث فروپستی تورمی پیش می‌آید. اگر فرایندهای مربوط به رشد چندین رشته‌ی نتوانند زنجیره‌های کارآمد تولید را برانگیزند و نتوانند به ارتقای زمینه‌های عمومی رشد کمک کنند، آنگاه شرایط تنها برای شمار محدودی از بخش‌های نسبتاً بهره‌ور آماده می‌شود که عملاً از بقیه اقتصاد تغذیه می‌کنند و چیز قابل توجهی پس نمی‌دهند و از اینرو کارآمدیهای همه جانبه مورد نظر شکل نمی‌گیرد. هم چنین اگر توجه به رشته‌های معین و محدود از طریق روش رشد نامتعادل، نتواند سایر

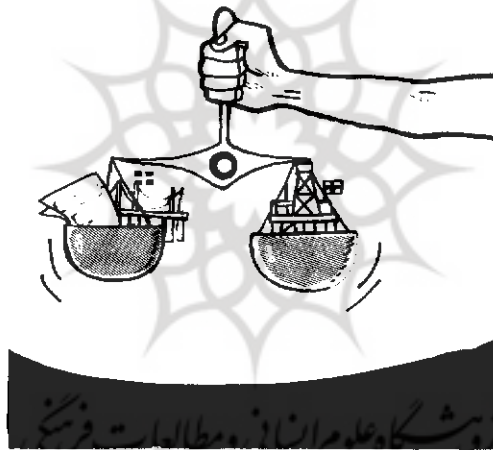
بخشها را برانگیزد، سرمایه‌ها پخش نمی‌شوند و چهره دوگانه و ناموزون اقتصاد ماندگار می‌شود. در هر دو حالت ممکن است سیاستهای انبساطی و حمایتی پولی زمینه را آماده کند تا عامل اصلی، یعنی رقابت برای کسب درآمد و سهم بیشتر که انگیزه اصلی تورم است، بتواند تورم را پدید آورد. اما این تورم در شرایط عقب‌ماندگی و ناکارآمدی ساختارها، یک رکودتورمی ساختاری را بدست می‌دهد. پس مهم صرفاً انتخاب این روش یا آن روش نیست، زیرا هر دو روش ممکن است ناسازگارهایی با شرایط واقعی بیابند، بنحوی که اقتصاد را به تورم و تنگنای ماندگار گرفتار کنند. اما تجربه‌ها نشان می‌دهند که راه حل مناسب عبارتست از انتخاب مجموعه رشته‌های قابل اتکا، چنان‌که گویی از رشد نامتعادل به سمت رشد متعادل حرکت می‌کند، اما در عین حال، یافتن تضمین‌های واقعی به معنای راه‌حلهای عملی در جهت تشکیل زنجیره بصورت پویا (یا شبه‌پویا) برای حرکت از وضعیت رشد نیمه متعادل به وضعیت رشد متعادل. تا این حرکت صورت نگیرد، سرمایه‌گذاری در رشته‌های متفاوت و متنوع و نه سرمایه‌گذاری در رشته‌های محدود و معین، به پوشش ساختاری و ایجاد نیروی درونزا برای رشد منجر نمی‌شوند.

## داشتن ولع صادراتی به تنهایی کارساز نیست

● - و در اقتصاد ایران...؟

\* - اقتصاد ایران به یک تحول و یک جابجایی و یک دگرگونی ساختاری نیاز دارد. منابع کارآمد نیستند. نیروهای مولد کار نمی‌کنند، بازار جهانی و شرایط بین‌المللی بشدت ناسازگار است و برای اصلاح آن برنامه‌یی در دست نیست. در این اثنا، تورم محرومیت‌ها را می‌افزاید و درآمد و ثروت گروهی معدود را فزون می‌کند و این، هم تورم و هم عدم تحرک نیروهای تولیدی را موجب می‌شود. روابط اجتماعی ناموزون و ناعادلانه و ناپه‌نجان فروستگی ساختاری را باعث شده است. ببینید ممکن است چند رشته را به عنوان نقطه اتکا (تکیه‌گاه) بتوان تشخیص داد اما بجز نقطه اتکا ما هم و نیرو لازم داریم. اهرمی که نیرو را برای جابجایی منابع و تحول در ساختارها به کار بگیرد. این چند رشته باید فشارها را تحمل کنند و بقدر کافی مقاوم باشند. اما حاصل کار اهرم باید جابجا کردن منابع باشد. کدام منابع؟ در درجه اول سرمایه‌های داخلی و درآمدهای خارجی و سوق دادن آن به سمت فعالیتهای معین و نیز کارگماری مناسب نیروی کار و حذف بیکاریهای ناآشکار جدید. کدام تکیه‌گاه؟ شماری از فعالیتهای می‌تواند نقطه اتکا باشند. آنها می‌توانند به تولید بهره‌ور برسند و فشارهای اقتصادی را تحمل کنند. صنایع کلیدی و بخشهای اقتصادی که در واقع قفل استراتژیک اقتصاد هستند و در

اختیار یک دولت توسعه‌خواه و ملّی و مصمم و برخوردار از پشتیبانیهای کافی فرار دارند، تکیه‌گاه می‌شود. ببینید من نگفتم با روش صنایع سنگین، یعنی نادیده گرفتن بخش مصرف و توجه بی‌حد به انباشت سرمایه (و در واقع به رشته صنایع سرمایه‌یی و تجهیزات سرمایه‌یی) کار کنیم. حتی اقتصادهای سوسیالیستی و با برنامه که این روش را برگزیدند، به اشتباه خود پی‌بردند. از حیث نظری اساساً این روش یک شیوه استحاله یافته سرمایه‌دارانه صنعتی است که در کشورهای کم توسعه که نیازمند تحول سیستمی و تحول در ساختارها هستند کارآمدی و امکان تحقق ندارد. من از روش اتکالی صحیح می‌گویم (آنچه در اردیبهشت امسال در سمینار آفریقای شمالی مطرح کردم) در این روش رشته‌های تولیدی به یکدیگر اتکالی خاص دارند. نه رشد متعادل و نه رشد نامتعادل. در این روش به تکیه‌گاههای قوی یعنی به آنجا که اهرمها خود را متکی می‌کنند. نیاز داریم. در اقتصاد ایران شماری از صنایع متکی به نفت و خود نفت - و البته با ذکر این نکته که



سیاست جهانی نفت و اساساً روابط بین‌المللی باید زنده و فعال ولی خود اتکاء و متحد یا بانه باشند. می‌توانند تکیه‌گاه باشند. شماری از واحدهای معدنی نیز چنین‌اند - آنها نیز به زمینه‌سازیهایی نیاز دارند. در بخش کشاورزی احتیاطهایی چند را باید رعایت کرد. افزایش بهای فرآورده‌های کشاورزی و افزایش تولید ناشی از آن، می‌تواند تکیه‌گاههایی قوی فراهم آورد. اما این امر موجب گرانی و نارضایتی اقشار تهیدست و کم درآمد شهری می‌شود و توزیع درآمد را ناعادلانه می‌کند. با این وصف سیاستهای افزایش تولید کشاورزی همراه با سیاستهای اصلاح توزیع درآمد کارساز می‌افتند. سیاستهای مالیاتی مناسب نیز از این دست است.

ولع صادراتی نمی‌تواند تکیه‌گاه مناسبی بدست بدهد. تولید خوب و کارآمد - و البته سیاست و مدیریت مناسب نیز، همراه آن - خود، راههای بازار

جهانی را می‌جوید. افزایش صادرات به برکت سیاستهای پولی موهوم و مبهم که فقط کالا را به خارج می‌فرستد و معلوم نیست چگونه محرومیت‌های داخلی را که می‌آفریند جبران می‌کند و معلوم نیست ارزهای حاصل به کجا فرار می‌کنند. هیچ تکیه‌گاهی بدست نمی‌دهند. بهر حال در انتها اینکه اعتماد عمومی نیز یکی از مهمترین تکیه‌گاهها است. شمار زیادی از حمایت‌های تولید داخلی و صرفه‌جوییهای ارزی و سیاستهای رشد تکنولوژی نیاز به خویششننداری و قبول محرومیت دارد. باید همکاری و مشارکت عمومی در کار باشد و این نیز پیوندهای ویژه‌یی میان حکومت و مردم را می‌طلبد.

اما پرسش بعدی اینکه کدام اهرم؟ اینجاست که سیاستهای اقتصادی مناسب مطرح می‌شوند. سیاستهای کنترل تورم همراه با سیاستهای توزیع عادلانه‌تر درآمد، سیاستهای جهت‌دهی منابع سرمایه‌یی برای فعالیتهای تولیدی، سیاستهای رشد فن‌شناسی که بتوانند هم سرمایه‌های عاطل و هم نیروی کار ناکارآمد را بکار ببرند (و یعنی سیاستهای سیستمی و نه سیاستهای معطوف به قیمت‌گذاری عوامل تولید و یا سیاستهای معطوف به انتقال تکنولوژی برای رشته فعالیتهای خاص) اهرم خواهد بود. یک نیروی برنامه‌ریزی دموکراتیک که از ارشاد کارشناسی و خرد بازار یکسان سود می‌برد و از هیاهوی دموکراسی مستزلزل و صندوقهای انتخاباتی تأثیرپذیر به دور است، اهرم خواهد بود. اما با کدام نیرو؟

تفاوت‌گذاری بین اهرم و نیرو در اینجا مشکل است. تفاوت‌گذاری بین تکیه‌گاهها و نیروها نیز مشکل ایجاد می‌کند. اما با قبول ابهام در بحث اجازه بفرمائید ادامه بدهم که نیروی اصلی، ترکیبی خواهد بود از منابع ارزی، دعوت از سرمایه‌های

ارزی ایرانی مقیم خارج، انتقال منابع ریالی به رشته فعالیتهای تولیدی، حمایت از شماری از فعالیتهای تولید کالا و خدمات مصرفی و واسطه‌یی مانند صنایع نساجی و پوشاک، صنایع غذایی، برخی فرآورده‌های کشاورزی و کانی، صنایع پتروشیمیایی (که نه به عنوان تک محورهای رشد نامتعادل، بلکه در چارچوب روش رشد اتکالی جای دارند) در مجموع جنبه‌های مادی آن نیروی لازم هستند. اما من نمی‌توانم اقتصاد هدایت شده و مردمی را بدون جنبه‌های انسانی آن به تصور آورم. بخش اصلی نیرو از سوی همکاریها و مشارکتهای مردمی و اعتقاد نیروی کار به سپهن جامعه و آینده خود و خانواده‌شان شکل می‌گیرد. تأمین اجتماعی و عدالت اجتماعی اهرمهایی هستند که آن نیروی انسانی و مردمی را منتقل می‌کنند. حتی جلب دوستی و همکاری مردم جهان برای ما نیروی ارزشمندی به حساب می‌آید. نیروی انسانی متخصص،

در همه رده‌ها، ضروری است و این بارش بی‌پایه و مایه و بی‌محتوای دانشگاه‌ها و تولید مدرک و فارغ‌التحصیل صددرصد منافات دارد. این، تخصص است که باید رشد باید و ملاک فرارگیرد و در کنار گسترش فرهنگ مسئولیت‌پذیری و مشارکت بکار افتد. وقتی مدرک گرفتگان به انبوه بیکاریها و کم‌توانیهای تخصصی راه می‌یابند روحیه خود را می‌بازند و بجای مسئولیت و مشارکت راه انزوا و سودجویی را می‌پوشند. تازه اگر از آغاز به این نیت به دانشگاه‌های پولی راه نیافته باشند. کار آموزش باید از پایه اصلاح شود و عدالت اجتماعی و اصل تخصص و مسئولیت واقعی در توزیع کارها و وظایف جامعه، کاملاً سختگیرانه رعایت شود. این مهم است. وقتی جوانی می‌بیند که برخی مسئولان با داشتن مشاغل بسیار حساس، در دانشکده‌ها ثبت‌نام کرده ولی نه درس خوانده و نه تحقیق کرده و نه مشارکت جسته‌اند ولی با کسب مدرک به تحکیم موقعیت موفق می‌شوند و حتی در مقام پژوهشگر و استاد دانشگاه ظاهر می‌شوند خیلی از نیروها از دست می‌رود. متأسفانه حالا بجز در میان برخی از مسئولان، این شده است یک رویه جاری، بنحوی که به سختی می‌توان میان یک اندیشمند و پژوهشگر صاحب رأی و یک نفر که همینطوری در آن مقام جای گرفته است، تفاوت قائل شد. باری، اینها نیرو هستند.

مسئله ما، هم انتخاب است و هم تعیین نقطه بهینه بین کارآمدی عمومی و کارآمدی بخشی. مسئله ما دستیابی به انباشت مؤثر سرمایه و توسعه فن‌شناسی است که همراه با ارتقای سطح زندگی و تشویق به مشارکت و رشد کارآمدی نیروی انسانی، بهینه‌سازی شده باشد و نه تنها از طریق توصیف معادلات مجرد رشد. انباشت و فن‌شناسی و مصرف باید مسیر توسعه همگانی را بیمایند و نه فرآیندهای موضعی و عاطل را. در اینجا مسئله تشخیص رشته‌های اصلی و قابل‌انکاز یکسو و تشخیص سیاستها و بخشهایی که مجموعاً «اهرم و نیرو» را می‌سازند از سوی دیگر اهمیت پیدا می‌کند. روش رشد اتکابی در همین تشخیص مانده است. قرار است با این روش ساختارها، اصلاح شوند و از وضعیت فروبستگی توری بیرون بیاییم. توری که با ساختار غیرعادلانه توزیع درآمد ارتباط دارد (و اساساً تورم توزیع درآمدی است) می‌باید از طریق اصلاح ساختارها مهار شود. رکود یا فروبستگی که به دلیل انحراف در منابع سرمایه‌گذاری پدید می‌آید باید با تغییر جهت‌های اساسی از میان برداشته شود. نه اینکه تا اینجای قضیه فقط به حد نظریه‌ها دلخوش باشیم. نه، چنین نیست. راه‌حلهای مشخص نیز در اختیارند. راه‌حلهایی چون سیاستهای مالی، سیاستهای پولی، قیمت‌گذاری و نظارت، نظام بازرگانی خارجی، انتخاب تکیه‌گاهها، وضعیت مالکیت و جز آن. به همه اینها تا حدی پرداختیم. لایه الان می‌گوئید جای بحث تفصیلی اینها اینجا نیست.

**هدف باید حذف موانع توسعه واقعی باشد**  
● -لطفاً به همین امر مالکیتها و سیاست خصوصی‌سازی بپردازید. آیا جای بحث دارد؟  
\* -خواهش می‌کنم. در زمینه سیاست بازرگاری، به رغم اینکه دستیابی به خود و شاخصهای بازار ضروری است و افزایش کارآمدی بخشهای نا کارآمد دولتی فوق‌العاده مهم است، باز راه حل این نیست که هم اکنون با خصوصی کردن افراطی کلیه فعالیتها و با تکیه بر نیروهایی که از شرایط اجتماعی لازم برخوردار نیستند و کارآمدی تولیدی را برنمی‌تابانند بطور مصنوعی بازار ایجاد کنیم. ما در شرایطی هستیم که گرایش‌های سرمایه‌گذاری با انگیزه‌های تولیدی و انسجام بازار مالی به سمت جناحهای تولیدی بسیار ضعیف است یا بسیار تحت‌الشعاع فعالیت‌های سودرسان زودرس قرار دارد. کوشش برای تصاحب پولهای

**توطئه‌هایی که در سر راه وجود دارند**  
● -حالا باز به رشته‌های اساسی و سیاستهای شخصی بپردازیم.

\* -نا کارآمدی کل ساختار اقتصاد را با این گونه نگرشها می‌توان اصلاح کرد. ما به این علت که توانسته‌ایم انسانهای کارآمد و فعالیتهای جانبی کارآمد را تقویت کنیم، حتی در پراستعدادترین رشته‌ها، که واقعاً در مقایسه جهانی نیز استعدادها مان تأیید می‌شود، با نتایج غیرقابل قبول روبرو می‌شویم. وقتی این فعالیتهای استعدادی قرار است در رشته‌های معین رشد کنند، خودشان نیاز به بازارهایی دارند که نه بصورت بازارهای تک خطی بلکه حتی الامکان چند جانبه. یعنی ارتباط با رشته‌های نسبتاً متعدد کار کنند. حتی بازارهای تک خطی در داخل اقتصاد ما با محدودیت روبرو می‌شوند، و لذا ناگزیر باید برای پیمانهای منطقه‌ای و

## توسعه انسانی بدون مداخله مؤثر یک نهاد مقتدر مردمگرا میسر نمی‌شود.

انتشاری و نقدی‌نگی کشور، از مسیرهای توری و فعالیتهای پنهان، استفاده از فعالیت‌هایی که سودهای فوق‌العاده و ارزان را فراهم می‌آورد و با ایجاد ارتباط و نفوذ در شرایط متفاوت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، که ساختارهایش تغییر نیافته‌اند، شکل می‌گیرند اشاعه دارد. به این ترتیب ایجاد مصنوعی بازار از طریق برداشتن محدودیتها از سر راه سرمایه‌گذاری خصوصی در چشم‌اندازهای آینده نمی‌تواند انگیزه‌های سود را از طریق انگیزه‌های تولیدی در درون خود تقویت کند. ولی در مقابل، وقتی به سمت رشد کاملاً نامتعادل حرکت می‌کنیم می‌بینیم که صرف‌نظر از آثار زیانمند و بازدارندگیهای این روش -که آنرا غیرقابل استفاده کامل می‌کند- بله، استعدادهایی در این زمینه داریم. اما مهم توجه به این استعدادهای همراه با ضرورت کارآمدی عمومی و تأمین شرایط برای توسعه اجتماعی و توسعه انسانی است که آن نیز رشد اتکابی را توجیه می‌کند.

به علت داشتن منابع و امکانات و شرایط و حتی تجربه می‌توانیم در رشته‌های معینی سرمایه‌گذاری کنیم. اما اگر ارتقای عمومی انسانی و شرایط توسعه اجتماعی و تأمین کالاهای مصرفی و خود اتکابی اقتصادی را در این راه فراموش کنیم هیچ تضمینی وجود ندارد که آن سرمایه‌گذارها آثار رشد ترغیبی خودبخودی راه از خود بروز دهند. این را به تجربه دریافته‌ایم. آثار پرتویی و ترغیبی تمرکزهای سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران با موامتی روبرو هستند که حاصل آن همان فروبستگی توری یاد شده است. پس هدف ما باید حذف موانع توسعه باشد که از طریق شناخت موقعیت تاریخی جامعه و شناخت سیستمی -بگمان من- میسر می‌شود.

سر راه است (به مسایل بین ژاپن و آمریکا توجه کنید) و وقتی یکی از طرفها، مثلاً عربستان سعودی است که خود، هم به دلیل گرایش سیاسی حکومت و هم به دلیل فشارهای انحصارهای جهانی، ساز خود را می‌زند (نقش او را در منطقه در غرب و شمال ایران می‌بینیم). عربستان سعودی نیروی زیادی در رشته پتروشیمی گذاشت، ما نیز گذاشتیم. لازم بود وحدت اقتصادی میان این تولیدکنندگان، همراه با سایر کشورها، برقرار شود تا ما از صادرات نفت خام به صادرات پتروشیمی و به ایجاد نفوذ و اعتبار کافی در جهان برای کسب درآمدهای ارزی که حق آنرا داریم برسیم. عربستان سعودی در فرصتهایی که ما از دست دادیم در رشته پتروشیمی سرمایه‌گذاری کرده است ولی نتیجه آن امروز چیست؟ تنها کمی بیش از ۴ درصد از ارزش تولید در این رشته در کل تولید جهانی سهم این کشور بوده است. این کشور بازار داخلی نیز برای جذب تولید فرآورده‌های پتروشیمی خود ندارد. همه اینها مشکلات است که بر سر راه توسعه بازار جهانی قرار دارد. اما هر چه هم دشوار باشد ناامید کننده نیست زیرا اتحادیه‌ها و پشتیبانیهای متقابل کشورهای هم سرنوشت بهر حال، راه حلی ممکن، معقول و منطقی است.

باری، بحث من اینست که صنایع و رشته‌هایی وجود دارند که ما در آن دارای استعداد منابع، نیروی کار و دارای تجربه و سابقه هستیم. اما با مشکل بازار و با مشکل رقابت کشنده و بیرحمانه قدرتهای بازار جهانی روبرو هستیم. ناگزیر باید به سیاستهای توسعه بازار هم متوسل شویم. تلاش برای تشکیل مناطق تجاری عمومی یا ویژه، اتحادیه‌های گمرکی، بازارهای مشترک، همکاریهای اقتصادی برای تقسیم کار و حمایت از تولید و بالاخره پیمانهای دفاع از کالاهای تولیدی (مانند فرآورده‌های معدنی و نفت و کشاورزی) برای ما حیاتی است هر چند شاید در زمانهای دورتر نتایج بهتر داشته باشد، اما مسیری است که باید پیوسته پیموه شود و دائماً اصلاح گردد. حتی در کوتاه مدت نیز شماری از پیمانها و تقسیم کارهای منطقه‌بی می‌تواند مؤثر و مفید باشد. ببینید، همین صنایع پتروشیمی می‌توانست در ایران و عربستان سعودی از طریق بازارهای خرید منطقه‌بی، از طریق همکاری برای خرید تکنولوژی بصورت «بک بار برای همه» و نظایر آن راه دیگری را در پیش بگیرد. فرآورده‌ها می‌توانستند از سطح ساده اولفین‌ها بالاتر بروند و به انواع مواد شیمیایی پیچیده و انواع الیاف برسند و با تقویت بنیه کشاورزی، صنایع شیمیایی و صنایع نساجی به بازارهای جهانی راه پیدا کنند. ما دارای استعداد در صنایع نساجی و پوشاک هستیم. ما تولیدکننده پنبه و پشم هستیم، تقویت بازار در حول محور صنایع پتروشیمی و واحدهای مربوط به تولید ماشین‌آلات نساجی و کشاورزی می‌توانست ایران را نخست با یک بازار ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیونی که بخشی از

آن قوه خرید قوی دارند روبرو کند و سپس ناگزیر کند که طراحان موانع جهانی عقب بنشینند. من می‌دانم که توطئه و تمهیدهای دسیسه‌جویانه برای جلوگیری از صادرات دلخواه کشورهای روبه رشد در رشته‌های صنعتی خیلی قوی است اما این را نیز می‌دانم که بهر حال ما نیز می‌توانیم از برخی ناگزیرها و برخی رقابتهای و سیاستهای وحدت و همکاری سود ببریم. اینها هرگز هم با شعارهای انقلابی رفاه مردم، پیشرفت اجتماعی، کاهش نفوذ و سلطه امپریالیستی و جز آن ناسازگار نیست، بلکه درست در همان راستاست و بویژه به تقویت دموکراتیسم نیاز دارد.

بهر حال بگوئیم وقتی به چند رشته که به یکدیگر اتکا می‌کند و حتماً رشته‌های فرعی زیادتری را بر پایه و محور خود به حرکت درمی‌آورند توجه می‌کنیم، وقتی به بازارهای مطمئن نیز در همان حال، تا حد ممکن می‌اندیشیم، وقتی از صنایع داخلی حمایت می‌کنیم آنهم نه به بهای فشار بر نیروی انسانی داخل و اشاعه محرومیت بلکه از طریق تقویت قوه خرید و متمرکز بر رشته‌هایی که با توسعه انسانی سازگارند، وقتی مفهوم انباشت خاص در رشته‌های صنعتی بزرگ و صنایع مصرفی وابسته را (آنهم لزوماً با تقویت بخش خصوصی که تمایل شدیده به فعالیت در رشته‌های پنهان و سایه‌بی و سوداگرانه دارد) را کنار می‌گذاریم و بجای آن مفهوم انباشت اجتماعی برای ارتقای نیروی کار را می‌نشانیم و وقتی سوگیری صادراتی را با تقویت صنایع جایگزین واردات با موفقیت ترکیب می‌کنیم، وقتی بجای فشار بر دستمزدها و اتخاذ رویه‌های بیش از حد تورمی به افزایش کارآمدی توجه می‌کنیم و بالاخره وقتی سیاست رشد تکنولوژی را از درون انباشت و رشد عمومی اقتصاد، بدون دل سپردن به ولع بیهوده تکنولوژی‌یکی که معمولاً با عقب‌ماندن بخشهای وسیع اقتصاد همراه است، تعقیب می‌کنیم، در آن صورت به راهبردی تازه می‌رسیم: راهبرد رشد اتکالی، نسبتاً متعادل، موزون، رشد توأم با برابری و رشد بر محور هدایت انباشت. فن. در این راهبرد باید قاعدتاً عوامل اصلی ایجاد رکود تورمی مهار شوند. در کوتاه مدت هم سیاستهای مهار تورم با سیاستهای ضد رکود جا افتاده می‌باید به نوعی ترکیب شوند. در این مورد واقعاً حالت «گزینه‌بی» وجود دارد، گرچه نه به گونه‌ی اغراق‌آمیز، یعنی اینکه بهر حال تا حدی مجبور هستید یکی از این دو عارضه را تا حدی تحمل کنید. بگمان من، که بحث آن جداسازی، شاید اصل تورم مدتی به طول انجامد، اما سیاست ساکت کردن تورم، اشتغال سالم، تولید، تأمین اجتماعی و حل معضلات مبرم اجتماعی-اقتصادی که چه بسا ظاهراً از حوزه اقتصاد خارج و در حوزه فرهنگ و اخلاق جای گرفته‌اند، می‌توانند و می‌باید اولویت داشته باشند. مهار تورم به تدریج با بهتر کردن ساختار توزیع درآمد و با قبولاندن منطقی و آزادوار برخی از

سلیقه‌های مصرفی؛ میسر می‌شود.

## بازار داخلی قوی و تمهیدهای مؤثر عقلایی

● اگر اجازه بدهید به عنوان یک نتیجه‌گیری بسیار کلی از بحث شما بگوئیم که هر حرکتی در ایران برای توسعه اقتصادی، قبل از هر چیز، نیازمند تغییر ساخت اقتصاد است و تنها راهبردی که می‌تواند توسعه حقیقی را به ثمر برساند راهبردی است که مجموعه اقتصاد و توسعه انسانی را در محور حرکت خودش قرار بدهد. نظرتان در این باره چیست؟

«بازی، اصولاً کل فکر من را همین نظر می‌سازد: رشد و توانمندی سامان و ساز و کار اقتصاد از طریق اصلاح سیستم و ساختار آن، تجهیز عناصر مادی پیشقراول، تشخیص نیرو و تکیه‌گاه و اهرم توسعه انسانی و عدالت اجتماعی. اینها هستند زمینه‌های اصلی مقاومت در برابر بحران ساختاری رکود تورمی. در بحثهای قبلی به حوزه‌های تخصصی کشیده شدیم و نتوانستیم بیشتر صحبت کنیم. بحث من آن بود که باید قفل و ارتفاعات اصلی را در جریان رشد اتکالی در سیستم اقتصادی بشناسیم. منظور من اشاره به این بود که ما می‌باید آن قفل و ارتفاعات اصلی را که هدایت اقتصاد را بر عهده می‌گیرند و باید منابع کافی هم به آن سمت سوق داده شوند، بشناسیم. باید ارتباط آنها را با سایر عناصر روشن بکنیم. و این یک برنامه‌ریزی بسیار متمرکز و حذف ابتکار عناصر پراکنده در سیستم نیست. این قله‌ها باید در اختیار یک نهاد مقتدر مردمگرا با توان تخصصی بالا گذاشته شود. نیاز داریم که جنبه‌ی از رشد متعادل را به حرکت درآوریم که متعادل بودن آن نسبی است و برخی رشدهای نامتعادل را می‌پذیرد. این قبول عدم تعادل ناشی از فشار واقعیت است، اعم از آنکه از آن در نظام برنامه‌ریزی متمرکز در جهت صنایع سنگین (مثلاً در شوروی سابق) بگونه‌ی ناکارآمد (یا کارآمد ولی مشمول نقد ایدئولوژیک) استفاده شده است یا برای تمرکز سرمایه انحصاری خصوصی در سرمایه‌داری وابسته، اما آنچه ما نیاز داریم آنست که قوه خرید در رأس اقتصاد به خوبی تقویت و هدایت شود، و این با روش توزیع عادلانه‌تر درآمد قابل شکل گرفتن است.

ما می‌توانیم یک بازار مؤثر و قوی داخلی در کشور ۶۰ میلیونی خود داشته باشیم با ضافه تمهیدهای مؤثر و عقلایی با کمک نیروهای مردمی برای اتحاد با بازارهای همسایه. اما همه اینها بشرطی است که امکانات و توانائیهایی بی‌دلیل در اختیار گروههای اجتماعی محدود قرار نگیرد و تعصبات نیز بجای اندیشه‌های بخش‌نشینند. باید درآمدها بتوانند به خوبی توزیع شوند به نحوی که تقاضا برای کالاهایی فراهم آید که از منشاء آن قله‌های



استراتژیکی، بهتر بگویم با محور و اهم آن قله‌ها، عرضه و تشویق می‌شوند. بی‌تردیدگاه نیز در صورت لزوم می‌باید نیازهایی از طریق مبادله با خارج تأمین شوند، اما این گونه تأمین با سیاست تجارت آزاد که مورد نظر جناحی از کارشناسان امروزی بانک جهانی است سازگاری ندارد، بلکه براساس یک برنامه‌ریزی حمایتی صورت می‌گیرد. من گمان نمی‌کنم توسعه انسانی بدون مداخله مؤثر یک نهاد مقتدر مردمگرا میسر باشد و گمان نمی‌کنم در جهان امروز ما فارغ‌بال از مخاطرات و دسیسه‌های قدرتهای اقتصادی بتوانیم برنامه توسعه انسانی خود را جلو ببریم. اما در عین حال تردید نداریم که باید برای توسعه انسانی به معنای عام، و نه فقط احداث مدرسه و بیمارستان-کار کنیم. توسعه انسانی با توسعه اجتماعی، با ارتقای کارآمدی مردم، با اعتماد عمومی و با انتقال منابع در جهت توسعه همگانی و رشد کافی زیر ساختها شکل می‌گیرد. برای آغاز کار، کمبود منابع ارزی بسیار غم انگیز است و اما نگاه کنید به گذشته و ببینید چگونه ما می‌توانستیم در جهت فرایند فن‌شناسی ارزاندوز کار کنیم. و چگونه این کار را نکردیم.

انباشت سرمایه کافی و ایجاد صرفه‌های مقیاس در نظام رشد اتکایی و نیمه متعادل، از یک سو حتماً ضرورت اتحادیه‌های اقتصادی را پیش می‌آورد. اگر به گونه توسعه انسانی باور داشته باشیم، این اتحادیه‌ها دیگر فقط امضای چند پیمان برای صادرات این و آن کالا و تقویت بنیه‌های این و آن نهاد و شرکت نیست، بلکه در مقابل دسیسه‌ها، می‌باید به پشتوانه همکاری مردمی در کشورهای طرف قرارداد متکی باشد. مصرف‌کننده‌ها باید کالای کشورهای هم پیمان را بهتر از رقابتهای خارجی تحمل کنند، اما حاصل این تحمل نه متلاً کمبود دارو و مدرسه و بیمارستان، بلکه تقویت آنست ولو آن‌که کالاهای لوکس به زبان افشار بالایی لطمه ببیند. مثلاً اتحادیه‌هایی که می‌توان با کشورهای آسیای میانی یا همسایه‌ها معتقد کرد، موانع استراتژیک کشورهای را تقویت می‌کند و داد و ستد را بر اساس کالاهای مصرفی تولید شده در داخل این کشورها رواج می‌دهد ولی لزوماً هدف خود را متوجه حفاظت از سرمایه گذارهایی انحصاری در این رشته‌ها که سود آن نیز وارد سیستم نمی‌شود نمی‌کند. ما خریدارانمان را در جای دیگری در میان کشورهای عضو اتحادیه داریم، آنها نیز خریدارانمان را در میان ما دارند، این یعنی قبول داوطلبانه و از روی میل که حاصل آن ایجاد صرفه‌های مقیاس است و تمرکزی که به پشتوانه قتل استراتژیک، ایجاد می‌شود ولی سود آن به سیستم باز می‌گردد. چنین فرایندی، حتماً نیاز به حمایت و نظارت دارد، رقابت آزاد همه جانبه و بی‌در و پیکر، دلیلی ندارد که راه به سودهای توری و تمایل به خروج از سیستم پیدا نکند. هدف اینست که رشد نیمه متعادل به سمت رشد

هرچه متعادلتر کشیده شود. حتی طرفداران رشد نامتعادل، آنرا برای آثار ترغیبی‌اش بر سایر بخشهای خواهان بوده‌اند ولی چه بسا در تجربه دیده‌ایم که حاصل چنین رشدی بخش محدودی از نیروی انسانی را در جامعه متوجه رشته فعالیتهایی می‌کند که با رشد و انباشت همراهند، اما انسان را به طور کلی از خودش بیگانه و از نتایج رشد دور نگه می‌دارد. حتی در نظام برنامه‌ریزی متمرکز شوروی، با همه دستاوردهای مالی‌اش باز نتایج حاصل از دورماندن مردم از فرایندهای تولید و توزیع و توسعه در ابعاد اجتماعی و اقتصاد و سیاسی-و خیم بوده است و نتایج آن تا حد زیاد برای کارشناسان آشکار شده است.

در الگوی رشد اتکایی شما تولید نمی‌کنید، به

در شیوه رشد اتکایی، یکی از تکیه گاهها، همانا رشد انسانی همراه با رشد فن‌شناسی و تخصصی است. آنطور که بیشترین اثر انعکاسی و سرایتی را داشته باشد. این، با سوگیری مردمی، با تقویت اصل مشارکت همگانی و ایجاد اعتماد و دل بستگی میسر می‌شود. حتی رقابت و تقویت ابتکارهای خصوصی، به چنین مشارکتی نیاز دارد. دیدگاه برخی کسان از آزادسازی و کاهش نقش دولت، همانا کاهش مسئولیتها برای حمایت از سطح زندگی و بی‌توجهی به وظیفه تقویت بنیه و کارآمدی عمومی و تأمین اجتماعی است، در حالیکه در دیدگاه یاد شده، این امر، به معنای بالا بردن آمادگی و بنیه مشارکت جمعی است. ایجاد اتحادیه‌های خوب و قوی اقتصادی و منطقه‌ای می‌تواند واقعاً زمینه‌ساز و

## اقتصاد ایران به یک دگرگونی ساختاری نیاز دارد. این باروش رشد اتکایی میسرتر است نه با رشد متعادل و نامتعادل

خاطر اینکه به یکی از خواستههای نظام سرمایه‌داری و انحصاری جهانی که سیستم کار خاصی را تحمیل می‌کند پاسخ دهید و با اینکه با همه حسن‌نیتها، نتایج کارتان گسترش خودبخودی و تقویت پاینده نداشته باشد. شما نظارت می‌کنید، حمایت می‌کنید، ضمن آنکه برنامه تقویت و رشد درونی را نیز همراه آن دارید، برنامه‌یی که بتدریج بودجه سوسید و حمایت را حذف و آنرا متوجه رشته‌های زیرساختی تازه‌تر و حذف دیگر موانع توسعه می‌کند. الگوی رشد اتکایی پویا است زیرا از وضعیت نسبتاً نامتعادل، با اطمینان از نتایج کار ما به سمت رشد متعادل، حرکت می‌کنیم. البته ممکن است بویژه رشته‌های صادراتی، بدست نیاید. این مهم نیست، زیرا چه بسا آن رشته‌ها نرخهای رشد خیره‌کننده‌یی در این یا آن رشته، نتایج منفی زیادی نیز بر بدیهیهای ملی و بر سطح زندگی مردم وارد می‌آورد.

با چنین الگویی، توزیع عادلانه‌تر درآمد، سیاستهای مالیاتی مناسب، تشویق و هدایت ابتکارهای خصوصی، ارتقای فرهنگی مردم و حمایت از سطح زندگی ایشان فراهم می‌آید. تقویت توانائیها و کارآمدهای مردم یک برنامه همیشگی تلقی می‌شود. تفاوت آن با رشد متعادل متکی به بازار و تجارت آزاد در آنست که این دومی، بنا به تجربه-و البته با اتکا به بحثهای نظری نیز- هیچ تضمینی برای تحقق ندارد و در این روش دلیلی در دست نیست که آنچه در کره پیش آمده است حتماً الگوی قابل نسخه‌برداری، توأم با موفقیت حتمی و بدون هیچ زمینه و سابقه‌یی باشد.

شرایط لازم چنین رشدی باشد. با وجود چنین بازارها و آمادگیهایی است که می‌توان به همان به ظاهر انقطاع که مورد نقد نظری برخی از کارشناسان اقتصاد متعارف قرار می‌گیرد، در زمینه ترکیب روش توسعه صادرات و جایگزینی واردات دست یافت. می‌توان به اثبات رسانید که به کار بردن واژه انقطاع علیه نظریه‌های معتقد به رویکرد سیستمی برای توسعه همگانی، چیزی از اعتبار نظریه‌سازی ترکیبی و خلاقیت‌های مسئولانه رهبران توسعه نمی‌کاهد.

● - آیا بحثتان تمام است؟ یا فرمایش دیگری دارید. بهرحال موقع آن رسیده است که برای زحمت و علاقه و افروختن تشکر کنیم.

\* - من مطمئن هستم که این پایان بحث نیست بلکه آغاز آن است. بکار بردن لفظ توسعه انسانی، رویکرد سیستمی، ابتکار و نظریه‌سازی و تجربه در کنار مردمگرایی در توسعه، فقط بار بسیار بزرگتر و مسئولیتی بیشتری را بردوش ما می‌گذارد. اما در عین حال، با اصلاح شیوه اندیشیدن و چاره‌یابی برای فروستگی و رکود توری ساختاری و کشف موانع واقعی توسعه راه ما روشن‌تر و امیدبخش‌تر می‌شود.

● - متشکرم  
\* - من هم متشکرم

